

سردار مرتضی قربانی  
در مشهد از خاطرات  
دفاع مقدس  
می گوید

سردار حاج مرتضی  
قربانی از  
فرماندهان  
ارشد سپاه  
در دوران  
دفاع  
مقدس  
در جمع  
رزمندگان  
خراسان به روایت  
خاطرات دفاع مقدس  
می پردازد. از سردار  
قربانی که در دوران جنگ  
تحصیلی مدتی نیز فرمانده لشکر  
۵ نصر خراسان بوده، پیش از این  
درباره شهدای خراسان خاطراتی منتشر  
شده است. به گزارش خراسان این شب  
خاطره فردا جمعه ساعت ۲۲ در جامعه  
الحسین رزمندگان اسلام مشهد واقع  
در بولوار مصلی نیش مصلی ۱۱ برگزار  
می شود.



گفتند که محمد تقی به همراه دو همسر و خود به شهادت رسیده و پیکرشان قابل تفکیک نیست و اگر رضایت می دهید چون خانواده دو شهید دیگر در قم هستند، هر سه را در یک قبر در گلزار شهدای قم به خاک بسپاریم

با خاطرات یک مادر صبور؛ مادر شهید سید محمد تقی حسینی

## یک کفن برای ۳ شهید

همه پیکر پسر مرا فرشته ها بردند



گروه پلاک عزت- شهید محمد تقی حسینی، شهید احمد علی رضایی و شهید مرتضی غلامعلی سه همسر بودند که به همراه حدود ۶۰ رزمنده دیگر مأموریت می یابند تا بمب ها، خمپاره ها و مواد منفجره دیگر را از شهر خرمشهر پاک سازی کنند و در بیرون شهر از بین ببرند. آن ها وقتی می خواهند مهمات به جا مانده را در کانالی قرار دهند، پیش از خروج شان از کانال، مهمات منفجر می شود و هر سه نفر در این انفجار به شهادت می رسند... شدت انفجار به حدی است که از پیکرها پاشان چیزی باقی نماند. پس از آن آثار باقی مانده این پیکرها در یک کفن قرار می گیرند و در گلزار شهدای قم در یک قبر به خاک سپرده می شود...

و مودب بود. شخصیت آرامی داشت، نمازش اصلا قضای نمی شد، ۱۲ ساله بود که نمازش را مرتب می خواند و به امام خمینی (ره) بسیار علاقه داشت. با دوستانش در بسیج مسجد محله بسیار صمیمی بود و این صمیمیت باعث شده که دوستان محمد تقی هنوز هم گاهی به دیدار می بیایند.

### • تبی تابودم از افراش

او مکتبی می کند و با بغضی که همچنان راه گلویش را بسته است می گوید: بعد از شهادت سید محمد تقی، بسیار گریه و بی تابی می کردم به نحوی که پدرش تمام وسایل شهید را جمع کرد و به خانه عمه اش که در شمال زندگی می کرد فرستاد و برای همین هم اکنون به جز یک مهر چیز دیگری به عنوان یادگاری از شهید ندارم.

یک شب خواب دیدم در یک باغ هستم و آن جا درختان خرما می فراوانی بود که خرماهایش بر زمین ریخته بود، خواستم از آن خرماها بردارم که شهید مانع شد و گفت: سهم شما نیست و بعد جوی آبی را دیدم که پر از کثیفی بود و در آن هنگام سپاهی را دیدم که در حال حرکت است، به شهید گفتم: این سپاهیان به کجا می روند؟ سید محمد تقی گفت: این ها به کربلا می روند ولی به خاطر گریه های شما، من از این سپاه باز مانده ام. من بعد از دیدن آن خواب آن را برای یک روحانی تعریف کردم و او گفت: سعی کن برای محمد تقی این قدر بی تابی نکنی.

اگر چه بر ایم سخت بود اما پس از آن خیلی تلاش کردم که دیگری بی تابی نکنم. او می گوید: پس از محمد تقی خداوند هفت فرزند به من عطا کرد که همه افتخار من هستند.

«نگس سادات» کوچک ترین خواهر شهید سید محمد تقی هم در این گفت و گو همراهان بود. اگر چه او برادر شهیدش را هیچ گاه ندیده اما زبان مادرش از او بسیار شنیده است. او خاطرات مادرش را بر ایم بازگویی کرد. نگس سادات از آن خواهرهایی است که برادرش را ندیده اما عاشق اوست...

این روایت یک مادر صبور بود از نحوه شهادت فرزندش «سید محمد تقی». با مادر شهید سید محمد تقی حسینی که برای زیارت حرم مطهر رضوی از قم به مشهد سفر کرده، در خانه برادرش در مشهد به گفت و گویی نشینیم.

خانه ای ساده و بی پیرایه در محله ای که مردمان خونگرم اش به زندگی مشغول هستند. آن ها در بعد از ظهر یک روز گرم پد برای من شدند و خانم جهان گل قربانی مادر صبور شهید سید محمد تقی حسینی از فرزندش بر ایم می گوید: «سال ها قبل از انقلاب از مزار شریف افغانستان به ایران آمدم و سید محمد تقی تک فرزند من بود. بسیار به او علاقه داشتم. بعد از آن که جنگ تحمیلی عراق بر ضد اسلام و ایران آغاز شد، محمد تقی خیلی اصرار داشت که به جبهه برود و حرفش این بود که باید از دین اسلام دفاع کرد. من در ابتدا مخالفت می کردم چون تنها فرزند من بود و بسیار اورادوست می داشتم ولی او اصرار داشت که حتما به جبهه اعزام شود. سرانجام رضایت من و پدرش را گرفت و هر سپار جبهه شد. در مدت یک سال و نیم که در جبهه بود چند بار به مرخصی آمد تا این که به شهادت رسید و ما را تنها گذاشت.» از مادر می خواهم که از چگونگی اطلاع از شهادت سید محمد تقی بر ایم بگوید.

### • خبر دادند محمد تقی مجروح شده اما...

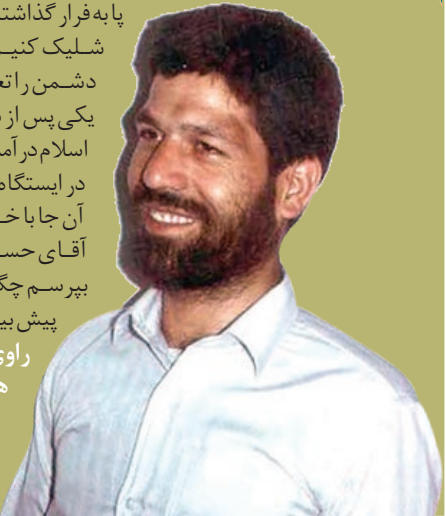
مادر شهید توضیح می دهد: در سال ۱۳۶۱ مشهد بودیم که از طرف سپاه خبر دادند به پای محمد تقی تیر خورده و برای دیدارش به قم بیاید، همسر من که چند سال قبل به رحمت خدا رفت، به همراه فرزند دیگر من به قم رفتند. آن جا به آن ها گفته شد که محمد تقی به همراه دو همسر خود به شهادت رسید و پیکرشان قابل تفکیک نیست و اگر رضایت می دهید چون خانواده دو شهید دیگر در قم هستند، هر سه را در یک قبر در گلزار شهدای قم به خاک بسپاریم که با اعلام رضایت شوهر من، هر سه در یک قبر در گلزار شهدای حضرت علی بن ابیطالب (ع) قم به خاک سپرده شدند.

مادر شهید که بغض مهمان گلویش شده می گوید: سید محمد تقی بسیار محبوب

## پیش بینی شهید حسینی درست بود

قبل از عملیات بیت المقدس از اهواز به گردان ما مأموریت داده شد تا به منطقه دب هر دان برویم و در تیپ بیت المقدس سازمان دهی شویم. شهید برونسی که فرمانده ما بود، از این که دو مرتبه به خط پافندی سال ۵۹ برگشته بود خیلی اظهار ناراحتی می کرد. شهید سید علی حسینی ابراهیم آبادی که در آن جا حضور داشت و می خواست از شهید برونسی خدا حافظی کند گفت: آقای برونسی من الان دارم می بینم و با یقین می گویم در این عملیات که در پیش است منطقه تکان خیلی عظیمی از این خط و جاهای دیگر خواهد خورد و در تاریخ جنگ ثبت خواهد شد. این عملیات حتی از عملیات فتح المبین هم با ارزش تر و موفق تر خواهد بود و من فتح خرمشهر را در این عملیات می بینم. ما به شوخی به آقای حسینی گفتم: آقای حسینی چه می گویی؟ ما با آن میادین مین و نیزهاری که به وجود آمده و با باتلاقی هایی که در جلوسلط عراقی ها ایجاد شده چگونه می توانیم معبر بازو عبور کنیم و خط های دفاعی محکم عراق را در هم بشکنیم. مادر ذهن من حتی آزادی پادگان حمیدیه را هم پیش بینی نمی کنیم. این جمله آقای حسینی در ذهن من بود تا روزی که عملیات شروع شد و برادران تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و دیگر نیروها از ایستگاه حسینی به کارون عبور و دشمن را از آن طرف قیچی کردند. نیروهای عراقی پایه فرار گذاشتند و ما بدون این که یک گلوله شلیک کنیم حدود ۴۰ - ۳۰ کیلومتر دشمن را تعقیب کردیم و مواضع آن ها یکی پس از دیگری به تصرف نیروهای اسلام درآمد. در اولین خیزی که داشتیم در ایستگاه حسینی مستقر شدیم، من آن جا با خودم گفتم هر طور شده باید آقای حسینی را پیدا کنیم و از ایشان بپرسم چگونه توانست این موضوع را پیش بینی کند.

راوی: سید کاظم حسینی فر همسر شهیدان برونسی و حسینی ابراهیم آبادی



## درباره شهید مدافع حرم مصطفی عارفی گفت من را از زیر آینه و قرآن رد نکن!

شهادتش را از همسر یکی از رزمندگان می شنود. خانم عارفی می گوید که همیشه منتظر خبر شهادتش بودم اما این بار چون منتظر بازگشت او بودم بسیار شو که شدم...



حرم ائمه (ع) را تخریب کردند، برای بازسازی حرم ائمه (ع) به سامرا رفت و سال های بعد هم هر سال در ایام اربعین به کربلا می رفت و در مراسم مذهبی آن جا شرکت می کرد. بعد از مدتی تصمیم گرفت برای دفاع به عراق برود و در عملیات حومه فلوچه حضور داشته باشد. مصطفی با شهید اسدی، شهید کوهساری، شهید هریری و شهید جواد محمدی هم رزم بود. دو سال قبل از رفتن اش به سوریه دایم به عراق می رفت و در آشپزخانه ها و کارهای مربوط به بازسازی حرم خدمت می کرد. پدر شهید عارفی که خودش هم در دفاع مقدس حضور داشته است، خاطراتی از دفاع مقدس تعریف می کند و می افزاید: آقا مصطفی همیشه به دنبال آموزش موارد فنی جنگ بود و از هوش تاکتیکی و فنی بالایی برخوردار بود. زمانی که در فلوچه عراق بود با کمترین امکانات نارنجک های دست ساز درست می کرد، حتی یک اسلحه خود کار درست کرده بود و همیشه به دنبال به روز کردن اطلاعاتش بود، گاهی هم کتاب های نظامی را مطالعه می کرد تا نیمه های شب در حال مطالعه بود. در فیلم هایی که خود شهید ضبط کرده، درباره تجهیزاتی که در محیط های عملیاتی ساخته توضیحاتی داده است.»



روایت ۳ پرواز در تدمر در عملیات موفقیت آمیز تدمر با فرماندهی مصطفی در گروهان امام رضا (ع) که هدف، آزادسازی اما زاده های منطقه بود، از این که مؤثر واقع شد، بسیار شاد بود.

شب هنگام بعد از تماس با خانواده اش، برای شناسایی منطقه به لبه جلویی پرتگاه می رود تا از امنیت آن مطمئن شود؛ در همین لحظه یک نارنجک دستی به سوی پرتاب می شود و او را مجروح می کند. با این که مجروح خودش بوده اما پشت بی سیم که نیروی کمکی می خواهند می گوید خودش مصدوم است. تا دو روز آتش به همان منطقه سرازیر می شود و بعد از تغییر موضع گروهان، می توانند پیکر او را بر گردانند. روز بعد از انفجار، همسرش منتظر برگشتن او به خانه است که خبر

گروه پلاک عزت- ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۵ روزی بود که تدمر در سوریه محلی شد برای تحقق آرزوی آقا مصطفی. شهید مدافع حرم و همسرش امام رضا (ع) مصطفی عارفی را می گویم. حالا سه سال از پرواز او گذشته است و اگر چه او امروز میان ما نیست اما یاد و خاطره او همچنان در میان شهدای مدافع حرم ویژگی های خودش را دارد و می توان بارها و بارها آن را به جان خواند و دیده با آن شست. در سومین سالگرد شهید مدافع حرم مصطفی عارفی سه روایت درباره این شهید را با هم مرور می کنیم.

روایت ۱ فقط یک بار خدا حافظی کرد زینب عارفی همسر شهید مصطفی عارفی درباره آخرین دیدار می گوید: آخرین باری که رفت به خنده می گفت: «این بار منو از زیر آینه و قرآن رد نکن تا شهید بشم.» در آخرین دیدار من وقتی از در خانه بیرون رفت، دستش را روی قرآن گذاشت و به من گفت: «از این قرآن خواستم که این بار خدا شهادت را نصیب کند؛ همیشه وقت رفتن چند بار بر می گشت و با خدا حافظی می کرد ولی بار آخر فقط یک بار خدا حافظی کرد.

من از این موضوع ناراحت شدم و بلافاصله بعد از رفتن اش با او تماس گرفتم و دلیل این کار را پرسیدم. آقا مصطفی با خنده و شوخی، از جواب دادن طفره می رفت. بعد ما متوجه شدیم به خاطر این که وابستگی ها مانع رفتن اش نشود، این کار را انجام داده است.



روایت ۲ شغل مصطفی چه بود؟ حاج آقا عبدالعلی عارفی پدر مصطفی هم که به خاطر ات عروس اش گوش می کرد و گاه های از سر حسرت می کشید، حالا بر ایم صحبت می کند؛ می گوید: «آقا مصطفی، ام دی اف کار بوده بعد به آشپزخانه شان اشاره می کند و ادامه می دهد: تمام ادی اف های این آشپزخانه را آقا مصطفی کار کرده است. مصطفی بعد از سال ۱۳۹۰ که تکفیری ها